

## فهرست علائم اختصاری

AbgG	قانون نمایندگان پارلمان فدرال
AG VwGO NW	قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری در نردراین و وستفالن
AktG	قانون شرکت‌های عمومی [دولتی]
AsylVfG	قانون پناهندگی
AuslG	قانون خارجیان
BauGB	قانون فدرال ساختمان‌سازی
BGB	قانون مدنی
BGBI.	روزنامه رسمی قوانین فدرال
BGH	دادگاه عالی فدرال
BGHSt	آرای دادگاه عالی فدرال در امور کیفری
BGHZ	آرای دادگاه عالی فدرال در امور مدنی
BImSchG	قانون فدرال حفاظت از محیط زیست
BNatSchG	قانون فدرال حفظ طبیعت
BRAGO	قانون فدرال حق الوکاله وکلا
BRAO	قانون فدرال وکلا
BRRG	قانون نظام جامع حقوقی کارکنان دولتی
BVerfGE	آرای دادگاه قانون اساسی فدرال
BVerwG	قانون دادگاه عالی اداری فدرال
DDR	جمهوری دموکراتیک آلمان
EuGVÜ	کنوانسیون اروپایی صلاحیت و اجرای احکام مدنی و کیفری
FGO	قانون آیین دادرسی دادگاههای مالی
GeschO BT	آیین‌نامه داخلی پارلمان
GG	قانون اساسی
GmbH-Gesetz	قانون شرکت‌های با مسئولیت محدود
GKG	قانون هزینه‌های دادرسی

GVG	قانون تشکیلات قضایی
HGB	قانون تجارت
JGG	قانون دادگاه اطفال
KO	قانون ورشکستگی
KPD	حزب کمونیست سرزمین آلمان
MRK	کنوانسیون حقوق بشر
NSDAP	حزب کارگر نازیونال - سوسیالیست آلمان
ParteienG	قانون احزاب
RKG	دادگاه جدید امپراتور
RKGO	قانون اصول محاکمات دادگاه جدید امپراتور
RPfIG	قانون مأموران قضایی
SED	حزب متحد سوسیالیست آلمان
SGG	قانون دادگاههای اجتماعی
SRP	حزب رایش سوسیالیست
StGB	قانون جزا
StPO	قانون آیین دادرسی کیفری
VerfGDR	قانون اساسی جمهوری دموکراتیک آلمان
VwGO	قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری
VwVfG	قانون آیین دادرسی اداری
ZPO	قانون آیین دادرسی مدنی
ZVG	قانون حراج اجباری و توقیف اموال غیرمنقول

تقدیم به:

محضر استاد فاضل، متخلّق و وارسته  
جناب آقای دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی

سپهر آیینه عدل است، شاید  
که هر چه از تو بیند وانماید

### مقدمه

#### از چهارراه بی‌نظمی تا امنیت فرهنگی

در محله ما چهارراهی وجود دارد که در آن همه تنها به فکر خویش‌اند و هرکس در این چهارراه فقط به منافع خود می‌اندیشد. برخی رانندگان بی‌اعتنا به چراغ قرمز از آن گذشته و عده‌ای دیگر نیز درست روی خطّ عابر پیاده توقف می‌کنند. بر سر همین چهارراه، تاکسی‌رانان مسافران خود را سوار و پیاده می‌کنند. زباله‌های محله بالاتر معمولاً جوی آب را بند آورده و چهارراه را آب آلوده فرامی‌گیرد. گهگاهی نیز راننده‌ای بدون توجه به عابران، این آبها را به سر و صورت آنها می‌پاشد. در آن سو، راننده تاکسی که توانسته مچ غریبه خارج از خط را بگیرد، با او در حال زد و خورد است. در سوی دیگر، اسفندگردانی آتش‌گردان خود را از شیشه اتومبیلی وارد کرده و راننده بیچاره مضطرب است که صندلیهای اتومبیل گران‌قیمتش نسوزد. پسرک آدامس‌فروش با لباسی کثیف جلوی ماشینهای مدل‌بالا را می‌گیرد و با التماس تکدی می‌کند. روزنامه‌فروش دوره‌گرد نیز چهارراه را برای پول خرد بسته و دیگری هم حوله‌ای چرب را به شیشه اتومبیلها می‌مالد. چند نفر که ظاهراً کارگر ساختمانی‌اند، در این چهارراه مشغول گل‌فروشی‌اند. موتورسیکلت‌هایی که بدون مجوز مسافرکشی می‌کنند، در گوشه‌ای با هم مزاح و مطایبه نموده و گاهی برخی حرفهای آن‌چنانی نیز مبادله می‌کنند. گاهی یکی از جوانان محله که اگزوز موتور خود را دست‌کاری کرده، با صدایی مهیب، از کنار عابری چنان تک‌چرخ‌زنان و با سرعت می‌گذرد که عابر از ترس میخ‌کوب می‌شود. کمی جلوتر، پیرمردی را می‌بینید که به‌دنبال یک موتوری می‌دود و فریاد می‌زند: آی بگیریدش. در یکی از کوچه‌های فرعی این چهارراه، بچه‌های ورزش‌دوست محله مشغول بازی فوتبال‌اند و گاهی نیز توپ آلوده به همان آبهای کثیف را به سر و لباس مردم می‌کوبند. وانت‌قراضه‌ای دوره‌گرد نیز با بلندگوی روح‌خراشش داد می‌زند: موز بخور گشتی بگیر آقا! و... .

روزی جلوی همسایه‌ام را که پیش‌تر آدم خوبی بود ولی به‌تازگی او هم بزن و برو شده، گرفتم و به او گفتم شما که آدم بافرهنگ و پیرو قانون بوده و حقوق دیگران را رعایت می‌کردید، شما دیگر چرا؟! پاسخ داد که آن موقع گواهی‌نامه رانندگی نداشتم حالا گرفتم! چنان به من فهماند که «گواهی‌نامه»

در این مملکت جوازِ هرج و مرج است. اینجا بود که پی بُردم با این منطق و رفتارِ عمومی فرارِ مغزها و سرمایه‌ها از این مملکت عجیب نیست.

کمتر کسی است که از «چهار راهِ محلّه ما» نگذشته باشد و بی‌نظمی حاکم بر آن، دستِ کم برای لحظاتی، فکرِ او را مشغول نکرده باشد. پس بی‌هیچ مقدمه سراغِ این «بی‌نظمی» رفته و به کنکاش در آن می‌پردازیم. در یک تقسیم، بی‌نظمی را می‌توان دو نوع دانست: گونه نخستِ بی‌نظمی شامل آن دسته از هنجارشکنیهاست که تنها توسطِ افرادی معلوم‌الحال که در همه جوامع چه پیشرفته و چه غیرپیشرفته کم‌وبیش وجود دارند — و انحرافشان منشأً روانی، تربیتی و... دارد — صورت می‌گیرد. بدیهی است در صورتی می‌توان با این افراد برخورد کرد که پیش‌تر اجتماع در موردِ آنچه نقض شده اجماع داشته و یا به عبارتی، از پیش، هنجاری وجود داشته باشد. در گونه دومِ بی‌نظمی، هرکس در اجتماع مترصد است تا به هر شکل و با تشبّث به هر وسیله‌ای، بدون اعتنا و رعایتِ حقوقِ دیگران به هدفِ خود برسد. این نوع بی‌سازمانی اجتماعی را هرج و مرجِ فرهنگی یا عمومی می‌نامیم. پیش‌شرطِ هرگونه برنامه‌ریزی برای توسعه این نوع اجتماع، تقویتِ نهادینه شدن هنجارهایی خاص در آن اجتماع است. گونه نخستِ بی‌نظمی مشغولیتِ حقوق در کشورهای توسعه‌یافته و پیشرفته و گونه دومِ آن مشغله و عرصه فعالیتِ نخستین حقوق — در کنارِ دیگر نهادها — در کشورهای توسعه‌نیافته است. در این مقال تأکید بر بی‌نظمی گونه دوم است و گونه نخستِ آن مجالِ جداگانه می‌طلبد. توضیح اینکه دو عاملِ مغز و سرمایه مهم‌ترین نقش را در توسعه یک کشور ایفا می‌کنند؛ به گونه‌ای که با بهره‌مندی از همین دو عامل است که، برای نمونه، جمهوری فدرالِ آلمان یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان است و با گذشتِ دوره‌ای کوتاه از متلاشی شدنِ این کشور در جنگِ جهانی، هم‌اکنون اقتصادِ آن یکی از نیرومندترین اقتصادهای جهان بوده و مثلاً دارای بالاترین میزانِ دستمزد است. ولی، عواملِ توسعه تنها در این دو عامل خلاصه نمی‌شوند؛ چرا که، برای نمونه، ایران نیز هر دوی آنها را دارد. آنچه جایز در ایران خالی است وجودِ بستری مناسب برای جذبِ این دو عامل (مغز و سرمایه) است. با نبودِ چنین بستری در ایران، حتّی مغز و سرمایه ایران نیز به کشورهای بی‌جذب می‌شوند که چنین بستری دارند.

ایجادِ چنین بستری تنها به‌دستِ آحادِ شهروندان امکان‌پذیر است؛ یعنی، به خواستِ من و شما. ارائه تصویری اغراق‌شده تنها از گوشه‌ای از واقعیاتِ روزمره اجتماعی در ابتدای مقدمه، همانا برای تأکید بر مقامِ شامخِ فرهنگِ مسئولیت‌پذیری اجتماعی در توسعه یک کشور است. به عبارتِ دیگر، پیش‌شرطِ هرگونه توسعه مادی، توسعه انسانی و فرهنگی است.

آنچه بدیهی می‌نماید اینکه اگر همواره شهروندان بر این باور باشند که تمامی حرکات و سکناتِ آنان در صحنه اجتماع، بی‌شک، منشأً پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدتِ مختصّ به خود است، در آن صورت کوچک‌ترین تصمیم‌گیریِ آنها در حوزه اجتماع بر پایه سنجش و قضاوتی زنده و با در نظر گرفتنِ آن پیامدهای خاصّی خواهد بود که سرانجام دامنگیرِ کلّ جامعه می‌گردند — و نه براساسِ به‌ظاهر نفع شخصی. نهادینه شدنِ این باور را در ناخودآگاهِ جامعه «امنیتِ فرهنگی» می‌نامیم؛ محیطی مهیّا و حاصل‌خیز برای هرگونه توسعه و بستری جذّاب برای مغز و سرمایه.

نقطه مقابلِ چنین فضایی، چهارراهِ تمثیلی ماست که آنچه بر آن حاکم است هرج و مرجِ فرهنگی — و نه

امنیت — است؛ هرج و مرج، ناامنی و ظلمی که هر مُنتقدی را به وُسع خود از آن اجتماعی که از روی اجبار به وی به ارث رسیده فراری می‌دهد: فرزند را به خارج از خانواده، روستایی را به خارج از ده و شهری را به خارج از کشور. ولی، فراری نهادینه از هویتی خودساخته به آینده‌ای ناشناخته.

باید توجه داشت که تنها در سایه شکلگیریِ هنجارهای اجتماعی است که نیل به امنیت فرهنگی امکان‌پذیر است و به‌دنبال شکلگیریِ این ارزشهاست که حقوق و تکالیف شهروندان شفاف می‌گردند. تنها در آن صورت است که شهروندان به جامعه خود دل‌بستگی و اعتماد داشته و امنیت خاطر خواهند داشت که در آنجا «حقوق» دارند. کسی که در سرزمینی «حقوق» داشته و نسبت به این امر نیز آگاه باشد، برای حفظ «حقوق» خود هرگز دست به «حقوق» شکنی و هرج و مرج نمی‌زند. برای تقریب به ذهن تنها به یادآوری یکی از ملاکهای تشخیص چنین جامعه امنی بسنده می‌کنیم؛ یعنی پرداخت مالیات. پرداخت مالیات در جوامع پیشرفته نهادینه بوده و به‌منزله یک ارزش اجتماعی انگاشته می‌شود. مؤدب مالیاتی، بدون درگیری و مصیبت ممتیزان، شخصا، حقوق جامعه را از اصل سرمایه خارج کرده و بدون فوت وقت آن را به صندوق جامعه می‌پردازد. وی حتی نسبت به نحوه هزینه مالیات پرداختی خود نیز احساس مسئولیت نموده و آن را دنبال می‌کند (نمودی از امنیت فرهنگی). از سویی، مدیران جامعه نیز از میان همین شهروندان ارتقا یافته‌اند و بنابراین آنها نیز اشخاصی بامسئولیت‌اند. از این گذشته، احساس مسئولیتی که مؤدبان مالیاتی در پیگیری نحوه هزینه مبالغ خود دارند، مقام مربوط را نیز در برابر افکار عمومی پاسخ‌گو می‌کند، از این رو وی رأساً نمی‌تواند دلخواهی تصمیم‌گیری کند (نمودی از امنیت اداری؛ مگر نه این است که مدیران نالایق تنها در جوامع ناامن می‌توانند خود را جا زده و مشغول باشند؟). تنها در این صورت است که ریزترین اجزای مبالغ پرداختی منشأ آثاری ملموس گردیده و آن‌گاه که مؤدب مالیاتی این آثار را به چشم خود مشاهده می‌کند، برای پرداختهای بعدی دل‌گرم‌تر می‌شود.

مغز و سرمایه نیز که معمولاً کمتر در بند تعلقات باقی می‌مانند، به‌دنبال چنین اجتماع باسامانی می‌گردند و در پرتو محیطی چنین امن موجبات توسعه هرچه بیشتر آن را در تمامی ابعاد فراهم می‌کنند. در چنین اجتماعی که هنجارهای مورد اجماع آن پیش‌تر ایجاد شده‌اند، هر گونه موضع‌گیری در سطح اجتماع عملی حقوقی است و به‌تبع، نقش «اصلی» علم حقوق نیز آغاز می‌گردد. حقوق در اجتماعهای پیشرفته نقش پاسداری و صیانت از تمامی امنیتهای نهادینه‌شده آن اجتماع را در برابر تعدیات اقلیتی معلوم‌الحال برعهده دارد. در نتیجه، حقوق در این نوع اجتماعها، بیشتر، پا جای پای مردم نهاده و به‌دنبال مردم گام برمی‌دارد؛ واقعیتی که در نظامهای پیشرفته کامن‌لو — به علت نیرومندی امنیتهای نهادینه در باور اجتماع و وجود افکار عمومی — ملموس‌تر است.

ولی، کارکرد «مقدّماتی» حقوق در جوامع حقوق‌گریز، بیشتر، رهبری و هدایت و فرهنگ‌سازی — در کنار دیگر نهادها — نسبت به پیامدهای خاص هر موضع‌گیری در سطح اجتماع است؛ نقشی بسیار خطیر و حساب‌شده که بی‌شک نیازمند مطالعه و سیاست‌گذاری همه‌جانبه‌نگر است. گردآوری تجربیات کشورهای دسته نخست در نیل به امنیتهای نهادینه، در این مقطع، بدون هرگونه تعصب و جانبداری که آفت تحقیق است، بسیار ضروری — ولی نه کافی — است. در عصر ارتباطات و اطلاعات، اگر حلقه‌های اجتماعی‌ای را که هر لحظه در حال تنگ‌تر شدن‌اند، در نظر آوریم، بی‌تفاوتی در برابر حقوق آلمان و یا دیگر کشورهای جهان

اول به هیچ وجه پذیرفتنی نخواهد بود؛ چرا که استفاده از تجربه‌های دیگران شرطِ حُسنِ نیت است. مگر سَمْتِ دیگر این جریان، غربیانی نیستند که قرن‌هاست بودجه‌های کلان صرفِ تحقیقات کرده و حتی فرهنگ و عدالتِ شرق را نیز تحقیق و تدریس می‌نمایند؟

مسلم است مطالعاتِ تطبیقی صرف، کارکردِ هدایتگری و فرهنگ‌سازیِ حقوق را در جوامعِ حقوق‌گریز برآورده نخواهند کرد؛ چرا که بافتِ مختلفِ پیش‌فرضها و زمینه‌های هر اجتماعی، برخوردی افتراقی را می‌طلبد. لذا در مرحله بعد، تدوین یک سیاست‌گذاری بومی‌شده، بر اساس داده‌های خام این مطالعات و دیگر منابع و همچنین با کارِ مشترکِ تمامی دانشمندان ضروری است — البته در سایه تفاهمِ متقابل و توجه به ضرورت‌های نوظهورِ زمانی و مکانی. چرا که سرانجام، قوای حکومتی باید برای همین مردم، با همین هویتِ اجتماعی، برنامه‌ریزی کنند. مگر نه این است که موضوعِ فعالیتِ قرار دادنِ انسانی خیالی — چه غربی و چه شرقی — در چنین جامعه‌ای، تنها به گریزهای نهادینه آن دامن می‌زند؟

به نظرِ نگارنده این سطور، نخستین و مهم‌ترین گامِ عملی در ایجادِ امنیت، کوشش در جهتِ درگیر ساختنِ ذهنِ شهروندان نسبت به حقوق و تکالیفشان است؛ تجربه‌ای که حاکمیتِ کارایی آن را در مواقعِ بحرانی و ضروری مانند جنگ یا انتخابات آزموده است. امروزه، باید تمامی ارکانِ حاکمیتِ کارکردِ خود را به نام و از طرفِ مردم تعریف کنند و با نمایش همه‌جانبه نفعِ مستقیمِ تمامی شهروندان در فعالیت‌هایشان، امتیازِ پیگیریِ لحظه‌به‌لحظه ایشان را برای خود به دست آورند. تنها با مشارکتِ واقعی و درگیریِ ذهنی مردم است که از یک سو، رفته‌رفته، حقوقِ ملکه‌ی ذهنِ شهروندان می‌گردد و از سوی دیگر ادارات نیز چشمانی منتقد را همیشه مراقبِ کوچک‌ترین اعمالِ خود خواهند یافت؛ حقیقتی که — همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد — برای تمامی جامعه، به شکلی دو سوپیه، هم امنیتِ فرهنگی و هم امنیتِ اداری به دنبال خواهد داشت؛ توسعه و امنیتِ اقتصادی نیز در گرو این دو امنیت است.

قوه قضائیه نیز در ایجادِ چنین بستری مسئولیتی بس خطیر را — به علتِ بهره‌مندی از یکی از قوی‌ترین ابزارِ آموزشِ عملیِ مدنیت — به دوش می‌کشد؛ زیرا همان‌گونه که ارتش، سربازانِ خود را برای آمادگی در دفاع و حراست از کشور مشقِ نظامی می‌دهد، این قوه نیز باید آحادِ اجتماع را جهتِ ایجاد و حراست از امنیت‌های نهادینه «مشقِ مدنیت» دهد. این مهم میسر نیست مگر آنکه علمِ قضا به درون خانه‌های مردم برده شود. شهروندان باید بتوانند ورای مباحثِ نظریِ صرف، «قضاوتی» عملی نیز در موردِ رفتارشان داشته باشند. لذا برای فراگیریِ شیوه «قضاوت» باید در دادگاهها به‌روی همه گشوده شود. آنها باید بتوانند فاصله میان آنچه را شعار می‌دهند و آنچه را خود عمل می‌کنند، بی‌هیچ مانعی ببینند. آیا از آن که نمی‌بینند و در نتیجه نمی‌داند می‌توان انتظاراتی در حدّ اخلاقِ مسئولیتِ اجتماعی داشت؟

مگر نه این است که در حال حاضر تنها نهادی که در این جامعه امنیت «توزیع» می‌کند، همین دادگاه‌ها هستند، چرا نباید سهمی از آن، نصیبِ شهروندی شود که در سرمایِ ناامنیِ بیرونِ دادگاه در حال لرزیدن است؟ توزیعِ امنیت بدون دخالتِ شهروندان هیچ‌گاه منشأ تحولاتِ بنیادین در بسترِ اجتماع نخواهد شد. آیا بدون چنین تحوّل‌ی در بسترِ اجتماع، هرج‌ومرجِ فرهنگی حاکم، جایی را برای شکل‌گیریِ هنجارهای اجتماعی باقی خواهد گذاشت؟ این حقّ مردم است که با چشمانِ خود درباره «درست» و «نادرست» و پیامدهای اجتماعی هر یک «قضاوت» کنند.

بدون درگیری ذهنی شهروندان در محاکمات دادگاهها، هیچ‌گاه مردم با تمام وجود حقوق را لمس نکرده و در نتیجه در سازمان‌دهی اجتماع آشفته‌شان هیچ‌گونه مشارکت ذهنی و جسمی نخواهند داشت. زیرا مقدمه امنیت فرهنگی، «بیداری فرهنگی» است. در دنیای امروز، باید از رشد و تعالی مردم، با واگذاری امور جاری آنها — همچون قضاوت و... — به دست خودشان، هم خود را از زیر سؤال بودن خارج کرده و هم هزینه‌های تصدیقات گذشته را صرف برنامه‌ریزیها و توسعه‌های کلان نماییم.

نهادهایی مدنی چون هیئتهای منصفه، داوری و NGOها، نمودهایی نظام‌مند و پیشرفته از مشارکت زنده شهروندان در امر قضا بوده و نقش عمده‌ای را در درگیر کردن ذهن و جسم شهروندان بر عهده دارند. مطمئناً اهالی هر محله بیش از هر مسئله‌ای علاقه‌مند به پیگیری امور جاری محله خودند. بنابراین، رسیدگیهای قضایی محلی بهترین گزینه برای مشارکت اهالی محل است. هر وسیله ارتباط جمعی نیز — چه محلی، چه کشوری و چه بین‌المللی — باید بتواند به تناسب تخصص و علاقه خود از دادگاهها خبر گرفته، گزارش تهیه کند. در مقابل، دادگستری هر شهر باید روزنامه‌ای مستقل و ویژه قضای همان شهر منتشر نماید؛ روزنامه‌ای این‌بار تحقیقی (و نه تبلیغی؛ چرا که تبلیغ وسیله سازندگی نبوده و صرفاً سلاحی برای تخریب و خارج کردن حریف از میدان است و پس از پیروزی بر حریف دیگر کارایی ندارد) که هم کارایی یا عدم کارایی قوانین را به مسئولان — جهت اتخاذ تدابیر لازم — بازتاب می‌دهد و هم پاسخ‌گو و مدافع منطقی عملکرد قضای آن شهر در برابر رسانه‌ها و افکار عمومی است.

مدعی بلامنازع دفاع از قانون بودن و غم‌بی‌قانونی خوردن یکی به جای همگی منطقی نیست. حاکمیتی که می‌تواند ورزش فوتبال را به خانه‌های مردم برده و همه را کارشناس فوتبال کند، باید بتواند — البته با تدابیری بسیار دقیق‌تر — «حقایق» حقوق را نیز به خانه‌های مردم ببرد و همه را قاضی کند. مگر نه این است که تحصیل تمامی افراد جامعه در رشته «قضا» امکان‌پذیر نیست و از سوی دیگر، باز، مگر نه این است که تصمیم‌گیری ما در صحنه اجتماع باید بر پایه «قضاوتی» وجدانی و زنده در مورد پیامدهای خاص هر موضع‌گیری باشد؟ اگر ما در زندگی اجتماعی خود قضاوت صحیحی نداریم، شاید مهم‌ترین مقصد قاضیان دانشگاه‌دیده‌ای باشند که قضاوت را در پشت درهای بسته انجام می‌دهند؛ یعنی، عدالت را به مسلخ تاریکی می‌برند. آیا یکی از معانی ظلم، تاریکی نیست؟

به همین مقدار بسنده کرده و همگی روزی را آرزو می‌کنیم که در سایه ثبات، امنیت، آرامش

و اعتماد عمومی در کشورمان، بتوان گفت:

مرو به هند بیا با خدای خویش بساز

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

\* \* \*

پس از به پایان رسیدن ترجمه اولیه کتاب، مسئولیت یکسان سازی و تهیه نسخه نهایی را نیز به عهده گرفتم. مطابقت مجدد با متن انگلیسی و اصلاح و اضافه پایان کار نبود؛ چرا که ابهاماتی باقی می‌ماندند که یا

به علت اجمال متن بود (مانند عمده مباحث فصل نخست) یا تعارض (چرا که نویسندگان کتاب — به هر دلیل — گاه در مباحث متفاوت اسامی گوناگونی را برای یک نهاد حقوقی و حتی یک قانون یا کنوانسیون ارائه کرده بودند). افزون بر این، ماهیت حقوق تطبیقی نیز — همان طور که همگی آگاهیم — مشکلات ویژه خود را داشته که تنها در مورد این کتاب به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنم: همان گونه که می‌دانیم، در زبان حقوقی فارسی آنچه دادگاه در قالب غیر از حکم صادر می‌کند، در «قرار» و «دستور» خلاصه می‌شود. در حالی که یک دادگاه آلمانی افزون بر حکم (Urteil)، به صدور نهادهایی چون Befehl, Anordnung, Verfügung, Beschluß و ... نیز اقدام می‌کند که بدیهی است با معادل فارسی آنها — قرار و دستور — هم‌پوشی کاملی نخواهند داشت. به هر حال، در موارد اجمال، تعارض و دیگر مشکلات نیز، تا آنجا که بضاعت ناچیزمان اجازه می‌داد، با مراجعه به منابع جانبی (فرهنگهای معتبر حقوقی، دائره‌المعارف بریتانیکا، اینترنت و...) تصمیم‌گیری شد.

جا دارد که از مترجم همکار، آقای حمید بهره‌مند که پس از ترجمه فصل 1، نیمه اول فصل 7 و فصل 8، با روی گشاده زحمت استخراج و تنظیم واژه‌نامه‌ها را نیز به جان و دل پذیرفتند، تشکر شود؛ اگر نبود همیاری و مساعدتهای علمی و فنی ایشان تا آخرین مراحل آماده‌سازی کتاب، مسلماً کار بدین شکل ارائه نمی‌شد. کم‌لطفی است اگر از جناب آقای علی‌رضا جمشیدی برای آن همه بلندنظری و فرهنگ‌دوستی سپاس‌گذاری نشود؛ مراحل آغازین شکلگیری این اثر با حمایت و علاقه ایشان همراه بود. آقای دکتر حسن رضایی، پژوهشگر «مؤسسه ماکس پلانک برای حقوق جزای خارجی و بین‌الملل» در آلمان نیز واژه‌نامه پایان کتاب را به دقت بررسی و ما را از پیشنهادهای اصلاحی خود بهره‌مند کردند. از ایشان نیز سپاس‌گذاریم. همچنین از آقای مرتضی وصالی نیز که در مراحل اولیه کار همکاری صمیمانه‌ای با ما داشتند و آقای محمدعلی گرجی ویراستار سازمان که متن نهایی را بدقت بازخوانی کردند. در پایان لازم می‌دانیم از مسئولان پرتلاش «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» که در جهت اعتلای فرهنگی کشورمان گام برمی‌دارند، تشکر کنیم.

برای نخستین بار است که اطلاعاتی تفصیلی در مورد نظام دادگستری در آلمان به زبان فارسی ارائه می‌گردد. این نکته را به فال نیک گرفته، خاضعانه منتظر نقدهای عزیزان، درباره هر خبط و خطای احتمالی هستیم.<sup>1</sup>

محمد صادری توحیدخانه

1382/2/6 هجری خورشیدی - تهران

1. نشانی پست الکترونیکی مترجمان: [saderie@hotmail.com](mailto:saderie@hotmail.com) [hbahremand@hotmail.com](mailto:hbahremand@hotmail.com)



## پیش‌گفتار

«حقوق تطبیقی دیروز یک تفریح بود اما، فردا یکی از علوم خواهد شد. به‌جای هراس از تأثیر آن باید از آن استقبال کنیم.»

این کلمات برگرفته از تلاش هزاران حقوق‌دان اروپای برّی است که از پایان جنگ جهانی دوم به تأسیس جوامع اروپایی — که امروزه به شکل اتحادیه اروپا درآمده — کمک کرده‌اند. امروزه، چنین مشهور است که دیگر عذر ندانستن حقوق خارجی از حقوق‌دانان اروپای برّی پذیرفته نمی‌شود. با این حال، جمله آغازین پیشگفتار از آن یک حقوق‌دان انگلیسی — و نه اروپای برّی — است. لرد گف چپولی<sup>2</sup> در سال 1997 در سخنرانی خود با عنوان «آینده کامن‌لو»<sup>3</sup> در شهر ویلبرفورس<sup>4</sup> آن رایان کرد. از منظر حقوق‌دانان اروپای برّی، همکاران انگلیسی آنها طی قرون متمادی مشغول مراقبت از کامن‌لوی خود بوده‌اند. آنها نهادها و قواعد خود را به کشورهای زیادی در سرتاسر جهان صادر کردند. بنابراین، حقوق کشورشان در بسیاری از اقلیمهای خارجی زنده ماند. از این رو، مطالعه حقوق بیگانه برای حقوق‌دانان آلمانی واجد ضرورت بیشتری است تا برای حقوق‌دانان انگلیسی.

امروزه، جهان تغییر یافته و با آمدن یورو، اروپا، بیش از پیش، یکپارچه شده است. در آینده، بسیاری از حقوق‌دانان انگلیسی با اروپای برّی رابطه برقرار خواهند کرد. هم‌اکنون، ارتباطات بسیار گسترده تجاری، بریتانیای کبیر را به قطعه اصلی اروپا گره زده است. بسیاری از شرکتهای انگلیسی شعبه‌هایی در شهرهای اروپایی تأسیس کرده‌اند و هزاران حقوق‌دان انگلیسی در مؤسسات اروپایی فعالیت می‌کنند. همقطاران انگلیسی ما برای اینکه بفهمند با چه چیزی سروکار دارند، در چه جایی هستند و کجا کار می‌کنند، باید سعی کنند دریافتهایی اساسی از حقوق سرزمینمان داشته باشند.

کتاب حاضر بر آن است که دوستان بریتانیایی ما را که در زمینه فراگیری حقوق آلمان تلاش می‌کنند، یاری کند. آنها در این کتاب، توصیف نهادهای اصلی حقوقی آلمان را خواهند یافت. این توضیحات، صرفاً، برای نوآموزان در نظر گرفته نشده، بلکه آنانی نیز که پیش‌تر در زمینه حقوق آلمان مطالعاتی داشته‌اند از آن استفاده خواهند کرد؛ ایشان آن‌گاه که از این کتاب به‌منزله یکی از ابزارهای خود در مطالعه نحوه کارکرد نظام دادگستری آلمان استفاده کنند، مطمئناً ناامید نخواهند گشت.

پروفسور دکتر اُتو ساندروک<sup>5</sup>

مونستر

2. Lord Goff of Ghieveley

3. ۷۴۸ and ۷۴۵ pp. , [۱۹۹۷] I.G.L.Q. .

4 Wilberforce .

5 Dr. Otto Sandrock

## مقدمه مؤلفان

هدف این کتاب آشنایی یا ارائه دیدی وسیع‌تر درباره نظام دادگستری آلمان است که در درجه نخست برای دانشجویان و دست‌اندرکاران حقوق نوشته شده، اما برای غیرحقوق‌دانانی که به این موضوع علاقه‌مندند نیز مناسب است. این کتاب ساختارهای شیوه‌مند نظام دادگستری آلمان را تشریح می‌نماید. این ساختارها با رهیافت انگلیسی که از قانون به‌عنوان ابزاری برای حل اختلاف طرفین دعوا استفاده می‌کند، یکسان نیستند. در گذشته، آن‌گاه که می‌خواستند به تفاوت‌های به‌کلی بنیادین نظام رویه قضایی در انگلستان و هیئت مدوّن حقوق در آلمان توجه کنند، عبارت «تنگه مانس همیشه وجود دارد»<sup>1</sup> عبارتی رایج بود. با وجود این، از آنجا که با ساخت تونل دیگر چنین سدّ جداکننده‌ای بین این دو بخش از کره زمین وجود ندارد، تفاوت‌های بنیادین حقوق انگلیس و آلمان نیز، رفته‌رفته، بخشی از تاریخ می‌شوند. این امر را می‌توان، در درجه نخست، به تأثیر اتحادیه اروپا بر نظام‌های دادگستری ملی مربوط دانست. رفته‌رفته، بخش‌های بیشتری از نظام دادگستری آلمان تحت تأثیر تصمیمات دادگاهها قرار می‌گیرند و همچنین نظام دادگستری انگلستان نیز نسبت به گذشته مدوّن‌تر می‌گردد.

ما امیدواریم که این کتاب به‌عنوان نقطه آغاز برای هر آن که علاقه‌مند به نظام دادگستری آلمان است، مفید واقع شود؛ همچنین برای خوانندگانی که مایل‌اند سازمان و اندیشه‌های یک نظام حقوقی را فراگیرند. نظامی که بسیار با حقوق انگلستان متفاوت، اما با وجود این، در حال ایجاد ارتباط با آن است. بدیهی است مسئولیت کامل هر اشتباهی را در این کتاب برعهده گرفته و از شما می‌خواهیم که آنچه را احساس می‌کنید باید افزوده شود، با ما برای چاپ‌های بعدی در میان بگذارید.

دکتر آنکه فرکمان

دکتر توماس وگرایش

1. "There's always the Channel."